



# برزخ، خیال، رویا

● محیی‌الدین ابن عربی

● سیدناصر هاشم‌زاده

● قسمت آخر

حق در امر ایجاب، توجه بر تحرول خواست بنده دارد؛ خلاصه در حضرت خیالی دنیا و بالعموم در آخرت همان‌گونه که باطن اسان در دنیا تنوع دارد. ظاهر او در آخرت تنوع خواهد داشت، و این تنوع در صورتی خواهد بود که تجلی الهی در آنهاست و این صور از تجلی، رنگ خواهد گرفت، و این همان تضاهی خیالی الهی است با این تفاوت که این تضاهی در آخرت ظاهر است و در دنیا باطن، حکم خیال در آخرت همدم و همراه انسان است و از این حکم تعبیر به شأن شده است که مقام حق است بنا بر قول حق: «کل یوم هو فی شأن» هر روز او در شأن است (در کار آفرینش). این حکم زایل نمی‌شود و همیشگی است. یکی از احکام نشئه آخرت، داشتن نیروی است که هرگز ضعفی در پی ندارد.

آنچه از اهل سعادت در دنیا - در عالم خیال و معنی - هستی می‌پذیرفت در آخرت به گونه‌ای محسوس هستی می‌پذیرد. اگر اراده کند که بایستد می‌ایستد، و اگر اراده کند که بنویسد می‌نویسد؛ اما نسبت به آنچه قدرت و توانایی بر محسوس کردن آن ندارد می‌تواند آن را در خیال خود ایجاد کند. یک روح به هنگام اقتدار می‌تواند تدبیر امر اجسام متعددی را بر عهده بگیرد این امر در دنیا به دست «ولی» و با خرق عادت است و در آخر نشئه انسان است. همان‌گونه که یک روح توانایی تدبیر امر اعضای دیگر بدن ادسی را از دست و پا و گوش و چشم داراست، انسان نیز در نشئه آخرت این توانمندی را دارد.

همان‌گونه که نفس به سبب افعال و اعمال جوارح مورد مؤاخذة و بازخواست قرار می‌گیرد «ولی» و روح واحدی هم که تدبیر اجساد بسیاری را برعهده دارد، نسبت به افعال و اعمال آنان مؤاخذة و بازخواست خواهد شد. اگر دو جسم، فعل و عمل واحدی داشته باشند، لزوماً به یک سان نیز مؤاخذة خواهند شد. (نسبت به آن عمل). و تمام آنچه در آخرت است محسوس می‌باشد؛ گرچه به لحاظ عقلی محال باشد؛ چراکه وجود آنچه عقلاً محسوس بودن آن محال است، در خیال ممکن است. همچنین وقوع آن به لحاظ حسی محال نیست؛ چراکه خیال در حقیقت ساجتی از مساجات حسی است و به همین جهت امر محال ملحق به امر محسوس می‌شود و تحقیق این امر در آخرت یا هنگام اراده الهی است نه در دنیا.

خواننده گرامی مستحضر است که این از اصول و معتقدات اشعریان است و امامیه چنین اعتقادی ندارد؛ بویژه درباره رؤیت الله، که اشعریان معتقدند خداوند در قیامت رؤیت خواهد شد و شیعه امامیه و برخی دیگر از فرق اسلامی با آن مخالف‌اند.

تعلق خیال به آخرین درجه از حس است. خیال برای محقق کردن محال از حس مدد می‌پذیرد و صورتی حسی بر آن می‌پوشاند؛ اما این امر تنها در قیامت واقع است و کدام نیرو و توانایی برتر از نیروی است که امر محال را به موجود محسوس الحاق کند به گونه‌ای که چشمها آن را ببینند؛ مثل وجود جسم در دو مکان. آنچه را که ما در اینجا به نیروی خیال برای

خویش متخیل می‌سازیم، در آخرت به صورت محسوس واقع می‌شود.

تذکری در حاشیه:

گمشده ما در آغاز با ما بوده است. اگر در این سخن حقیقتی نهفته باشد، این است که ناگزیر برای یافتن آن باید به سرچشمه بازگردیم، و این بازگشت در بازسازی منطقی گذشته میسر نیست؛ چراکه این بازسازی نه تنها ما را نسبت به سرچشمه‌های اصلی ناآگاه نگه می‌دارد؛ بل ما را نسبت به آنچه در آن قرار گرفته‌ایم نیز غافل می‌کند. شاعر در سرزمین ما برای یافتن گمشده‌اش تنها به گذشته سفر نمی‌کرد؛ بل «اکنون» را نیز برهم می‌زد تا طر حسی نو دراندازد. اکنون با ماست و ما در آن خود را می‌جویم و هیچ قرابتی با آن نداریم. زبان ما در اکنون رخ می‌نمایاند؛ اما این زبان، زبان الکن و گنگی است که هیچ با خود ندارد جز ابهام و درماندگی. یأس و حرمان این زبان نیز جز ملولی حاصلی ندارد.

زبان هر قوم نشانه‌ای است از مبدأ آن قوم. مبدأ این زبان کجاست؟ زبان مولانا و نظامی و حافظ و فردوسی نشانه است، زبان اشارت است، زبان کشف است، زبان اجمال است. زبان امروز ما، زبان شعر امروز ما زبان اشارت و کشف و اجمال نیست. دنیای ما با دنیای مولانا و حافظ و نظامی و فردوسی بیگانه است. ما از چیزی دور شده‌ایم؛ از آنچه آنها به آن نزدیک

بوده‌اند، و در این دورشدن، اهل مذهب ظاهر با اهل ظاهر مذهب یگانه‌اند. حقیقتی که در شعر حافظ و مولاناست تعلق به مبدئی زمانی ندارد. وقتی که قومی خود را فراتر از زمان می‌یافت شاعر آن قوم به سرزمین جاودانگی سفر می‌کرد و از عالم خیال هدیه‌ای با خود می‌آورد و به قومش می‌بخشید و تماشای خود را جاودانه می‌ساخت. شاعر زمان ما شاعر چنین قومی نیست. پس حسرتی مضاعف - اگر آگاه باشد - جان او را خراهد سوخت. شاعر زمان ما برای آگاهی یافتن از جاودانگی و ادراک کلک خیال‌انگیز، راهی صعب و وحشتناک را در پیش دارد.

شاعران اهل مذهب ظاهر خود را با اهل مظاهر مذهب یگانه می‌بینند. چرا؟ شعر در ساحت هر دو گروه، توجه به ظاهر حیات دنیا دارد. شعر دوره ما کشف عوالم دیگر نیست، شاعر نمی‌خواهد و نمی‌تواند

کاشف سرزمینهایی باشد که در جاودانگی وجود، حضور مداوم دارند. این است که شاعر این دوره، خود می‌سازد. خالق است و این افتخار اوست که جهانی را می‌سازد و تصویری، را خلق می‌کند، خلق کار خداست، شاعر که خدا نیست، او تماشا نمی‌کند مگر در خود و نمی‌بیند مگر جز خود. و چون سیراب نمی‌شود، مسخ می‌شود در طبیعت و حیوان.

اگر در دوره‌ای مدعیان تفکر و روشن بینی اهل تقلید باشند، ورشکستگی فرهنگی آن دوره را باید اعلام کرد. در گذشته برای تعلیم هر چیزی ابتدا مشقی می‌نوشتند و مشق می‌کردند و شعر از این لحاظ مستثنا نبود؛ ولی شاعران امروز اهل مشق و تعلیم نیستند، آنان در پی ساختن دنیاها می‌نویسند که هرگز وجود نداشته است. روشنفکران این سوی جهان اهل تقلیدند و به تقلید هم روشنفکر شدند و چون چیزی از سر آگاه انتخاب نشد، تقلید، عادت این جماعت گشت. تعلق این جماعت به جایی نبود و شجاعت این جماعت در عدم تعلق به ناکجا. و این بازی چون از سر تقلید بود در ادامه نیازمند نمونه‌ای بود و همین امر، تقلید را عادت این جماعت کرد. به نیات کاری ندارم از آن جهت که مرا یارای فهم آن نیست. چه بسیارند مدعیانی که مجموعه‌های شعر هم به چاپ رسانده‌اند و از الفبای موسیقی و ساختمان شعر کوچکترین آگاهی ندارند. اهل اشراق نیستند؛ بل منکر آن‌اند؛ اما ادعایشان بس فراتر از توانشان است «کثرت کلمه تخرج من افواههم».

این از کجاست؟ شاید از آنجا که ما در اکنون خود نمی‌اندیشیم. ما تعلق به زمانی داریم و زمانه‌ای. زمان ما در انبوه توهمات که گذشته نام گرفته است، گمشده است. و زمانه کار زمانه ادعاست.

مدتهاست که عرصه شعر پهلوانی به خود ندیده است. پس باید مدعیان این عرصه را یا معذور داشت یا به محک متقدمان سنجید. فهم و درک آنچه متقدمان ما در این زمینه‌ها گفته‌اند؛ ابتدای کار و مقدمه واجب این امر است.

